

پاداش سخاوتمندی



در پارک زیبای شهر، پرنده‌گان رنگارنگ و سنجاب‌های بازیگوش به طور روزانه در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. یکی از سنجاب‌ها به نام نیکی، که همیشه با انرژی و شادابی شناخته می‌شد، محبوبیت زیادی در میان دیگر حیوانات پارک داشت. نیکی به خاطر سخاوت و مهربانی‌اش در میان دوستانش معروف بود.

یک روز، در اوایل پاییز، هوای پارک به تدریج خنک‌تر شد و درختان شروع به ریزش برگ‌های رنگارنگ کردند. در این روز، نیکی در حال جمع‌آوری دانه‌های بلوط برای ذخیره‌سازی در زمستان بود. طول خانه ی نیکی ۱۲ سانتی متر بود. پرنده‌گان نیز مشغول جمع‌آوری دانه‌های کوچک و توت‌ها بودند.

او در پارک می گشت و هر دفعه ۳ دانه بلوط کامل و یک نصفه دانه بلوط با خودش به خانه می برد و ذخیره می کرد.

ناگهان، جوجه تیغی کوچک و تازه وارد به نام پیکسل وارد پارک شد. پیکسل تازه به این منطقه آمده بود و هنوز با محیط جدید آشنا نبود. او با چشمان نگران و گرسنه به اطراف نگاه می کرد و تلاش می کرد تا غذایی پیدا کند، اما موفق نمی شد. نیکو، که نگران حال پیکسل شد، تصمیم گرفت به او کمک کند.

او با دقت به جوجه تیغی نزدیک شد و به آرامی گفت: "سلام، به نظر می رسد که تو گرسنه ای و شاید به کمک نیاز داشته باشی. آیا می توانم کمکی بکنم؟" پیکسل با صدایی کم و شرمنده پاسخ داد: "بله، من تازه به اینجا آمده ام و نمی دانم چگونه می توانم غذا پیدا کنم. لطفاً کمک کن."

نیکو با لبخند پاسخ داد: "نگران نباش. من می توانم به تو کمک کنم. بیا با هم به سمت درختان برویم. مطمئنم که دوستان پرندهام می توانند به ما کمک کنند." نیکو به سمت گروهی از پرندگان که در نزدیکی درختان نشسته بودند، رفت و از آن ها درخواست کرد که دانه ها و توت هایشان را با پیکسل به اشتراک بگذارند.

پرندگان، که به سخاوت نیکو پی برده بودند، با کمال میل به درخواست او پاسخ دادند و مقداری از دانه ها و توت های خود را به سمت پیکسل پرتاب کردند. پیکسل با دیدن دانه ها و توت های تازه، با خوشحالی شروع به خوردن کرد. او از نیکو و پرندگان به خاطر این محبت بزرگ قدردانی کرد و با لبخند گفت: "تشکر می کنم. کمک شما به من امید و شادی بخشید."

نیکو با تواضع پاسخ داد: "این تنها وظیفه ماست. وقتی همه ما با هم همکاری کنیم و سخاوتمندانه عمل کنیم، می توانیم دنیای بهتری بسازیم."

با این اقدام سخاوتمندانه، پیکسل به یکی از اعضای خوشحال و فعال پارک تبدیل شد و روابط میان ساکنان پارک بهبود یافت. پارک به خاطر سخاوت و همکاری همه، به مکانی آرام و پر از دوستی تبدیل شد.



با توجه به متن، به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. تعداد بلوط هایی را که نیکی هر دفعه به خانه اش می برد را به صورت عدد مخلوط بنویسید و شکل آن را رسم کنید.



۲. علت محبوبیت نیکی در بین دوستانش چه بود؟

مهربانی و سخاوتش
دانه و لوت

۳. از نظر نیکی چگونه می توانیم دنیای بهتری بسازیم؟

وقتی همکاری کنیم و سخاوتمان عمل کنیم

۴. پیکسل نام کدام حیوان بود؟

جوجه تیغی

۵. چرا پرندگان به درخواست نیکی پاسخ مثبت دادند؟

به سخاوت نیکی پی برده بودند

۶. اندازه طول خانه نیکی ۱۲ سانتی متر است که این یعنی ۱۲۰ میلی متر یا ۱۲۰ تا ۱ / سانتی متر

۷. مقدار دانه هایی که نیکی به خانه اش می برد را به صورت عدد اعشاری بیان کنید.

$$۳ \frac{1 \times 5}{2 \times 5} = ۳ \frac{5}{10} = ۳,۵$$

۸. پیکسل بعد از گرفتن غذا از نیکی و پرندگان چه گفت؟

تشکر می کنم، کمک شما به من امید و شادی

بخشید



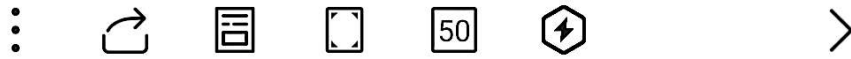
مرد فروتن

گنجینه ۱۰



در یکی از روزهای گرم تابستان، گروهی از زائران به زیارتگاه تاریخی در کوهپایه‌های شهر سفر کردند. این زیارتگاه به خاطر حالت عرفانی و آرامش خاصش شناخته شده بود و هر ساله هزاران نفر برای دریافت برکات معنوی و روحی به آنجا می‌رفتند. در میان زائران، فردی به نام رضا وجود داشت که به خاطر ویژگی‌های خاصش شناخته می‌شد. رضا، یک تاجر موفق و ثروتمند، به خاطر موقعیت اجتماعی و دارایی‌هایش همیشه در مرکز توجه بود. او تصمیم گرفته بود به زیارتگاه برود تا آرامش و نزدیکی به خداوند را تجربه کند.





تاجر موفق و ثروتمند، به خاطر موقعیت اجتماعی و دارایی‌هایش همیشه در مرکز توجه بود. او تصمیم گرفته بود به زیارتگاه برود تا آرامش و نزدیکی به خداوند را تجربه کند.

جلوی درب زیارتگاه دو تکه چوب به طول های ۷۰ و ۹۰ سانتی متر در کنار هم قرار گرفته بود. هنگام ورود، پای رضا به یکی از این چوب ها برخورد کرد و ۲۰ سانتی متر از آن به زیر چوب دیگر رفت. رضا ساعت ۱۲:۰۵ وارد زیارتگاه شد. بسیاری از زائران به او توجه کردند. او با لباس‌های مجلل و ظاهری برجسته وارد شد و بلافاصله توجه همه را به خود جلب کرد. اما با وجود تمام تجملاتش، با فروتنی و احترام به زیارتگاه وارد شد و سعی کرد از هر گونه تجملات و توجه دوری کند. در طول زیارت، رضا با دقت و تمرکز به عبادت پرداخت. او به نوبه خود در صف زائران قرار گرفت و هیچ‌گونه نشان از برتری یا تفاوت با دیگران نداشت. در کنار او، پیرزن مسن و فقیری با دلی پر از ایمان و امید، در حال دعا و عبادت بود. پیرزن، با لباس‌های ساده و آشفته، به آرامی به دعا مشغول بود و گاهی با نگرانی به اطراف نگاه می‌کرد.

زمانی که نوبت به حضور در محوطه زیارتگاه رسید، رضا متوجه شد که پیرزن در تلاش است تا به مکان مناسبی نزدیک به زیارتگاه برسد، اما به دلیل سن و وضعیت بدنی‌اش، مشکل داشت. رضا، با مشاهده این وضعیت، به آرامی به سمت پیرزن رفت و به او کمک کرد تا راحت‌تر به جایگاهش برسد.

پیرزن با چشمان پر از شگفتی و قدردانی به رضا نگاه کرد و گفت: "خداوند از تو راضی باشد، جوان! چه زیباست که کسی از دل خود به دیگران کمک می‌کند."

رضا با تواضع و فروتنی پاسخ داد: "کمکی کوچک است که از دل انجام می‌شود. همه ما در برابر خداوند برابر هستیم و مهم این است که با دل صاف و نیت پاک عبادت کنیم."

ساعت ۱۳:۲۰ وقتی که زیارت به پایان رسید زائران به خانه‌های خود بازگشتند. رضا و پیرزن هر دو با احساسی عمیق از آرامش و رضایت به زندگی خود ادامه دادند. رضا با رفتار خود، درک عمیق‌تری از مفهوم فروتنی به دست آورد و نشان داد که حتی در موقعیت‌های برجسته نیز، احترام و کمک به دیگران، بزرگ‌ترین ارزشی است که می‌توانیم ارائه دهیم.



ویرایش

مشخص کردن

پر کردن و
امضا کردن

تبدیل

همه

با توجه به متن، به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. شغل رضا چه بود؟ **تاجر موفق و ثروتمند**

۲. مدت زمانی که زیارت رضا طول کشید را محاسبه کنید.

۳. زیارت در چه فصلی بود؟

۴. مردم، زیارتگاه را با چه ویژگی هایی می شناختند؟

۵. چرا هر سال هزاران نفر به زیارتگاه می رفتند؟

۶. علت نگرانی پیرزن چه بود؟

۷. پس از کمک رضا به پیرزن، او به رضا چه گفت؟

۸. اندازه طول درب زیارتگاه چقدر بود؟

۹. پس از برخورد پای رضا به چوب، اندازه طولی که دو چوب در کنار هم داشتند چقدر شد؟

۱۰. با دو تکه چوب جلوی درب زیارتگاه چه طول هایی را می توان ساخت؟